

The Age of Meaninglessness: Meaning as Effect (An Assessment of the Meaningfulness of the Past and Present)¹

Sasan Tahmasbi² 

2. Assistant Professor, Department of History, Payam-e Noor University, Tehran, Iran.

Email: sasantahmasbi@pnu.ac.ir



Abstract

The proposition that "everything has become meaningless" serves as the code phrase for life in the contemporary era. This judgment is based on a comparison with the past, as it is assumed that the past was meaningful while the present age is devoid of meaning. To explore this issue, this study, adopting a historical-philosophical approach, seeks to answer the question: Was the past meaningful, and has our era become meaningless? The findings indicate that the past was indeed meaningful, as human beings encountered a wealth of meaningful experiences. However, with humanity's dominance over nature, the changing of seasons and interactions with the natural world now exert little influence on human life, rendering the passage of time meaningless. The expansion of individual choice in all aspects of life—an outcome of modern advancements—has made people less susceptible to being deeply affected by anything. The creation of more opportunities to appear different has



نظر:

سال بیست و نهم، شماره چهارم (پیاپی ۱۱۶)، زمستان ۱۴۰۳

1. **Cite this article:** Tahmasbi, Sasan. (2024). *The Age of Meaninglessness: Meaning as Effect* (An Assessment of the Meaningfulness of the Past and Present). *Naqd va Nazar Quarterly*, 29(116), pp. 122-148. Doi:10.22081/jpt.2024.69818.2149.

□ **Publisher:** Islamic Propagation Office of the Seminary of Qom (Islamic Sciences and Culture Academy, Qom, Iran) ***Type of article:** research article

□ **Received:** 2024/09/02 • **Revised:** 2024/10/19 • **Accepted:** 2024/10/28 • **Online Publication:** 2025/03/02

© The Authors



led to an increase in distinctions, making sustained distinctiveness more challenging. The erosion of experience—resulting from the dominance of routine and the prevalence of gradual experiences over singular, impactful ones—has diminished its significance. Moreover, the strengthening of human agency, which has reduced the everyday challenges that once generated meaning, and the expansion of human perception and the world itself, have contributed to the rapid forgetting of experiences. These transformations and achievements have rendered life meaningless—meaning understood as impact.

Keywords

Meaning, meaninglessness, effect, experience.



نظریه

عصری معنایی، معنا به مثابه تأثیر (ارزیابی میزان معنادار بودن گذشته و حال)



عصر بی‌معنایی، معنا به مثابه تأثیر (ارزیابی میزان معنادار بودن گذشته و حال)^۱

ساسان طهماسبی^۲

۲. استادیار، گروه تاریخ، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.
Email: sasantahmasbi@pnu.ac.ir



چکیده

گزاره «همه چیز بی معنا شده است» اسم رمز زندگی در زمان کنونی است. مبنای این قضاوت، مقایسه با گذشته است؛ زیرا تصور می شود گذشته با معنا بود و زمان کنونی بی معناست. برای تبیین این مسئله، این پژوهش به روش تاریخی- فلسفی، در پی پاسخ گویی به این پرسش است: آیا گذشته معنادار بود و زمان ما بی معنا شده است؟ یافته های پژوهش نشان می دهد که گذشته معنادار بود؛ زیرا بشر با انبوهی از تجربه های معنادار مواجه می شد؛ اما اکنون بشر بر طبیعت سیطره یافته است و تغییر فصول و تعامل و تقابل با طبیعت تأثیر اندکی بر زندگی بشر دارد و گذر زمان بی معنا شده است. افزایش حق انتخاب انسان در همه عرصه های زندگی که نتیجه پیشرفت های عصر جدید است، باعث شد بشر به ندرت تحت تأثیر چیزی قرار گیرد. ایجاد فرصت های بیشتر برای متفاوت به نظر رسیدن، به افزایش متمایزها منجر شده و متمایز ماندن را دشوار کرده است. ویرانی تجربه که نتیجه روزمرگی و غلبه تجربه های تدریجی بر تجربه های یک باره است، کارکرد تجربه را کاهش داده است. تقویت نقش عاملیت بشر که کاهش چالش های معناساز روزمره را همراه آورد و گسترش دنیای انسان و ادراکات وی به فراموشی زود هنگام منجر می شود. این تغییرات و دستاوردها زندگی را بی معنا کرده است، معنا به مثابه تأثیر.

کلیدواژه ها

معنا، بی معنایی، تأثیر، تجربه.

۱. **استناد به این مقاله:** طهماسبی، ساسان. (۱۴۰۳). عصر بی معنایی، معنا به مثابه تأثیر (ارزیابی میزان معنادار بودن گذشته و حال). نقد و نظر، ۲۹(۱۱۶)، صص ۱۲۲-۱۴۸.

Doi: 10.22081/jpt.2024.69818.2149

□ نوع مقاله: پژوهشی؛ ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم (پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی، قم، ایران) © نویسندگان

□ تاریخ دریافت: ۱۴۰۳/۰۶/۱۲ • تاریخ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۷/۲۸ • تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۸/۰۷ • تاریخ انتشار آنلاین: ۱۴۰۳/۱۲/۱۲

© The Authors



مقدمه

تاکنون آثار پرشماری درباره معنا نوشته شده و این مفهوم از زوایای گوناگون مورد بررسی قرار گرفته است. معنای زندگی بیش از همه، توجه اندیشمندان را به خود جلب کرده و در بسیاری از پژوهش‌ها، به‌ویژه در آثار فلسفی و ادبی، به آن پرداخته شده است. برخی معتقدند که معنای زندگی، هدف زندگی است و برخی نیز ارزش زندگی و کارکرد آن را در نظر دارند. در فلسفه تاریخ، آبر معنا یا همان غایت تاریخ و غایت زندگی مدنظر است. در فلسفه زبان، پرسش از معنا به میزان زیادی با مباحث واژه‌شناسی گره می‌خورد و فیلسوفان زبان به طور گسترده، از منظر معنای واژگان، مفاهیم و گزاره‌ها، به معنا پرداخته‌اند و نظریه‌های مختلفی را مطرح کرده‌اند؛ برای نمونه طرفداران نظریه کاربردی که ویتگنشتاین^۱ در رأس آنهاست، معنای واژگان را معادل کاربرد و فایده آنها می‌دانند. بر طبق نظریه مصداقی، معنای واژگان همان مصداق خارجی آنهاست و در نظریه تصویری، معنای هر عبارتی را تصور ذهنی متکلم از آن عبارت تعیین می‌کند.

درباره معنا و صور و تعبیر مختلف آن، پژوهش‌های پرشماری انجام شده است؛ برای نمونه بابک معین (۱۳۹۴) معنا را به مثابه تجربه زیسته بررسی کرده و به رابطه تکرار و عادت با معنازدایی از اعمال بشری پرداخته است. فاضلی (۱۳۹۱) با بررسی و نقد نظریه‌های معنایی در فلسفه زبان کوشیده است اثبات کند که معنا امری شخصی و مبتنی بر تجربه‌های شخصی است؛ اما هیچ کدام به این پرسش بنیادی توجه نکرده‌اند که چرا در عصر کنونی، تجربه‌ها معنای خود را از دست داده‌اند و زندگی از لباس معنا بیرون آمده است؛ بنابراین با توجه به اهمیت این موضوع در عصر کنونی، این پژوهش می‌کوشد ابتدا تعریف جدیدی از معنا ارائه دهد و سپس با نگاهی متفاوت و با استفاده از تجربه‌های تاریخی، به دلایل معنادار بودن زندگی در گذشته و عوامل تأثیرگذار بر معنازدایی از زندگی در عصر کنونی بپردازد.

1. Wittgenstein





۱. معنا به مثابه تأثیر

فلاسفه و نظریه پردازان تاکنون کم‌وبیش به معنا پرداخته‌اند و ابعاد و زوایای آن را بررسی کرده‌اند. نیچه^۱ در کتاب ارادهٔ قدرت، اشارهٔ گذرایی به معنا دارد: «نافروتنی انسان: نفی معنا آنجایی که معنایی نمی‌بیند» (نیچه، ۱۳۸۶، ص ۴۷۴). وی همچنین در کتاب نیست‌انگاری اروپایی، بر گسترش بی‌معنایی تأکید می‌کند: «آری همه چیز بی‌معنی است» (نیچه، ۱۳۸۲، ص ۶۰). بی‌معنایی مورد نظر وی نیست‌انگاری است؛ «انسان غایتی و مقصدی در عالم کون نمی‌یابد» (نیچه، ۱۳۸۲، ص ۶۴).

هایدگر^۲ معنا را معادل هستی می‌داند:

وقتی هستندهٔ درون‌جهانی همراه با هستی‌دازاین^۳ کشف می‌شود؛ یعنی به فهم درمی‌آید، می‌گوییم معنا دارد. اما چیز فهمیده‌شده، به‌طور دقیق، نه معنا بلکه هستنده و یا هستی است. معنا چیزی است که فهم‌پذیری چیزی خود را در آن نگاه می‌دارد. ما چیزی را که در گشودن فهم‌کننده ادایپذیر [یا قابل مفصل‌بندی] است معنا می‌نامیم. مفهوم معنا دربرگیرندهٔ داربست‌صوری چیزی است که ضرورتاً متعلق است به چیزی که تعبیر فهم‌کننده آن را ادا [یا مفصل‌بندی] می‌کند. معنا که به‌وسیلهٔ پیش‌داشت، پیش‌دید و پیش‌دریافت ساخت یافته است، عرصهٔ فراق‌کنی است که بر پایهٔ آن چیزی به مثابهٔ چیزی فهمیدنی می‌شود (هایدگر، ۱۴۰۰، صص ۲۰۲-۲۰۳).

مارک جانسون^۴ که در حوزهٔ معنا، صاحب‌نظر است به گسترهٔ دامنهٔ معنا و کارکرد آن اشاره می‌کند:

معنی در هر آن چیزی است که شما فکر می‌کنید، احساس می‌کنید و انجام می‌دهید، و در کیفیت‌ها، الگوها، و ساختارهای تکراری‌ای از تجربه قرار دارد که

1. Nietzsche

2. Heidegger

3. Dasein

4. Mark Johnson

عمدتاً ناآگاهانه و خودکار این را که شما چگونه می‌فهمید، چگونه انتخاب

می‌کنید و چگونه ابراز وجود می‌کنید شکل می‌دهند (جانسون، ۱۳۹۶، ص ۱۲۲).

با وجود این، ارائه تعریفی قانع‌کننده و کامل از معنا دشوار است و مارک جانسون به این دشواری اقرار می‌کند: «متأسفانه، معنی یک مفهوم ناجور، بزرگ و چندبعدی است که در مورد همه چیز از مفاهیم پر جلال و جبروتی، چون معنای زندگی گرفته تا معانی ویژه کلمات واحد و حتی تک‌واژه‌ها به کار می‌رود» (جانسون، ۱۳۹۶، ص ۱۵). برای سنجش معنا، ابتدا باید به دو رکن اساسی آن توجه کرد: ۱. محمل معنا: چیزی که معنا را در خود و با خود دارد. ۲. جستجوگر و گیرنده معنا: سوژه‌ای که معنا را جستجو و آن را درک و دریافت می‌کند. محمل معنا باید امکانات معنایی خود را آزاد سازد و در اختیار گیرنده و دریافت‌کننده معنا قرار دهد و او باید از قابلیت‌های لازم برای دریافت معنا برخوردار باشد؛ اما هیچ قالب و چارچوبی ثابت برای معنابخشی وجود ندارد، بلکه معنابخشی متأثر از دیگر عناصر است. آن چیزی معنادار است که بر ذهن و جسم ما تأثیرگذار باشد و نظر ما را به خود جلب کند و در مقابل، بی‌معناشدن یعنی نادیده گرفته شدن و خنثی‌بودن. آن چیزی بی‌معناست که ما را تحت تأثیر قرار ندهد و در صورتی که آن را تجربه کنیم، فراموش شود و اثری از خود بر جای نگذارد.

تأثیر همبسته هدف، کارکرد، فایده و ارزش است. هدف از سوی ما می‌تواند تجربه‌ای را معنادار کند و اگر اراده کنیم تا چیزی ما را تحت تأثیر قرار دهد، کاری می‌کنیم تا تأثیرگذار شود؛ بنابراین عمد از سوی ما می‌تواند معناساز شود و بر همین اساس می‌توانیم از معنا فرار کنیم. تجربه‌ای تأثیرگذار تلقی می‌شود که منفعل نباشد، سودمند و ارزشمند باشد و ما را به واکنش وادار کند. سرانجام اینکه بتواند تغییری هرچند جزئی در مسیر زندگی ما به وجود آورد.

در زمان کنونی، مسیرهای معنابخشی معدود یا مسدود شده‌اند. به تعبیری دقیق‌تر، محمل‌های معنا به راحتی نمی‌توانند قابلیت‌های معنابخشی خود را آزاد کنند. از سویی دیگر، جستجوگر معنا برای فهم معنا و تأثیرپذیری از آن، با موانعی جدی مواجه شده





است. در نتیجه هر چند انسان روزانه با انبوهی از محمل‌های معنا مواجه می‌شود، به‌زحمت تحت تأثیر آنها قرار می‌گیرد.

۲. پایان طبیعت

به نوشته آنتونی گیدنز،^۱ به سبب تسلط فزاینده انسان‌ها بر طبیعت، عصر کنونی شاهد پدیده‌ای به نام پایان طبیعت است؛ زیرا طبیعت به منزله پدیده‌ای خارج از زندگی اجتماعی تا حد زیادی به پایان رسیده و به‌نوعی به محیط پیرامونی ساخته بشر تبدیل شده است؛ زیرا در واقع نظام‌های انسان‌ساخته‌ای است که نیروی محرک و پویایی خود را از داعیه‌های معرفتی سازمان‌یافته بشری ناشی می‌شود، نه از آثار و نیروهای خارج از فعالیت آدمیان (گیدنز، ۱۳۹۳، صص ۱۹ و ۲۰۵). تروند برگ اریکسن^۲ نیز معتقد است که اختراع چراغ برق اثرگذاری شب را کاهش داده است: «امروز نور مصنوعی چراغ‌ها تفاوت شب و روز را از بین برده است. دیگر شب مثل قدیم یک بهانه برای استراحت کامل نیست. شب بخشی از مستعمره روز شده است» (اریکسن، ۱۳۸۵، ص ۲۶۷).

به علاوه، پیشرفت‌های زمان جدید فصل‌ها را بی‌رنگ و بی‌معنا کرده است. در گذشته، زمستان به معنای واقعی کلمه، زمستان بود، نه تنها به دلیل سردی هوا و بارش برف و باران، بلکه به دلیل کمبودها و تنگناهایی که با خود به همراه داشت. در فصل زمستان، نه فقط سرما به میزان بیشتری باعث آزار و اذیت انسان‌ها می‌شد، بلکه مواد غذایی نیز به شدت کمیاب بود و برخی انواع مواد غذایی، به‌ویژه میوه‌ها به‌ندرت یافت می‌شد؛ بنابراین زمستان با همه وجود حس می‌شد و فرارسیدن فصل بهار و تابستان با چنان گشایشی همراه بود که انسان‌ها تغییر زمان را به‌خوبی حس می‌کردند. بهار و تابستان نیز چالش‌های جدیدی با خود به همراه داشت و پدیدار شدن حشرات موزی و گرمای هوا باعث آزار و اذیت انسان‌ها می‌شد؛ بنابراین فرارسیدن پاییز

1. Anthony Giddens

2. Trond Berg Eriksen

و زمستان را انتظار می کشیدند تا از این مشکلات رهایی پیدا کنند.

مقدسی (م. ۳۸۵ق) تأثیر تغییر فصول بر زندگی مردم طبریه در سوره را به زیبایی به تصویر می کشد:

مردم طبریه دو ماه می رقصند از بسیاری پشه، دو ماه نیز با گزیدگی کک وُر می روند که بسیار است، دو ماه هم شمشیربازی می کنند؛ یعنی با چوب دستی زنبورها را از خوراک و شیرینی دور می کنند، دو ماه نیز از گرما برهنه اند، دو ماه نی می زنند؛ یعنی نیشکر می مکند، دو ماه در گِل ولای می لولند که در زمستان بسیار است (مقدسی، ۱۳۸۵، ص ۲۲۷).

ابن فقیه همدانی (قرن سوم هجری) برای بیان دشواری زمستان در همدان، اشعار شاعری به نام عبدالقاهر را نقل می کند:

این است که چهره های شما ای همدانیان، ترک خورده است. و آب بینی تان سرازیر است و دست و پایتان کبود است و جامه هاتان آلوده است و بوی هاتان بد است و پوشاکتان پاره پاره. فقر در به چنگ آوردن شما، از هر جای دیگر، نیرومندتر است و پرده شما دریده تر؛ زیرا که زمستان دیوارها را ویران کند و پردگیان را نشان دهد، راه ها را خراب کند و دژها را از هم فروریزد، خانه ها را به ویرانی کشاند و زمین را گل آلود و پلید کند [...] (ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹، ص ۵۰).

ابن فقیه در جای دیگری نیز رابطه زمستان و عیان شدن فقر و ناداری را به تصویر می کشد: «آتش در همدان، گرمی خویش را از دست بدهد و سرمای همدان دردی است دردآور. تنگدستی در دیگر شهرها پوشیده ماند، لیکن همدان جایی نیست که فقر را در آن بتوان نهان داشت [...]» (ابن فقیه همدانی، ۱۳۴۹، ص ۵۱).

در گذشته، آمدوشد فصول تغییرات معناداری به همراه داشت و در هر منطقه ای، با توجه به شرایط محیطی و سبک زندگی مردم، تغییر فصول چالش های خاصی برای مردم به همراه داشت و مردم فرارسیدن همه فصول را برای دستیابی به اهداف یا محصول خاصی انتظار می کشیدند؛ بنابراین جشن های آغاز و پایان فصل ها که در مناطق مختلف جهان رواج داشت، جلوه دیگری از معنابخشی تغییر فصول بود و





محدودیت‌هایی که فصل‌ها ایجاد می‌کردند، بر زندگی همه اقشار جامعه تأثیرگذار بود. عین السلطنه که مدتی حاکم منطقه الموت بود، اواخر ربیع‌الاول ۱۳۲۸/ اواسط فروردین ۱۲۸۹، از نایاب شدن کاه، گندم و روغن شکایت می‌کند (عین السلطنه، ۱۳۷۷، ج ۴، صص ۳۰۴۴ و ۳۰۴۶) و ذیل یادداشت‌های بیست‌وهفتم جمادی‌الاول / بیستم اردیبهشت، از نبودن میوه، گوشت و دیگر مواد غذایی سخن می‌گوید:

ما در اینجا میوه به لیمان نرسید تا فصل گیلان و آلوبالو شود. باغات قلعه هیچ میوه امسال ندارد. گردو هم بسیار کم است. سرمای بی‌موقع و آن تگرگ همه را فاسد کرد. اسباب خورش یک ماه است هیچ نیست. غذای ما مثل بیمار چلو سفید است با قدری گوشت و گاهی نیمرو. امروز به‌زحمت یک آش رشته ترتیب دادند (عین السلطنه، ۱۳۷۷، ج ۴، ص ۳۳۱۶).

اما در زمان کنونی، افزایش حجم تولید مواد غذایی و آسانی حمل و نقل و نگهداری آنها باعث شده است در همه فصل‌های سال، انواع مواد غذایی در دسترس باشد و کمبودی حس نشود. به علاوه، استفاده از لوازم سرمایشی و گرمایشی به کاهش آثار آب و هوا منجر شده است. در نتیجه فصل‌ها بی‌رنگ شده‌اند و گذر فصل‌ها چندان محسوس نیست و گویا فقط تاریخ‌های قراردادی تغییر می‌کنند. این تغییر پیامدهای تأثیرگذاری بر زندگی بشر داشته است؛ همچنین در زمان کنونی، زمان مکانیکی بر زمان طبیعی غلبه کرده است. البته از زمانی که بشر به مفهوم زمان پی‌برد، زمان مکانیکی را نیز به کار گرفت و از تقسیماتی، مانند روز، هفته، ماه و قرن برای مدیریت زمان بهره‌برد. با این حال، زمان‌های مکانیکی نقش‌چندانی در زندگی بشر نداشتند و تغییر هوا و چهره طبیعت مهم‌ترین و بارزترین نشانه‌های تغییر فصول بودند؛ اما اکنون بشر برای درک گذر زمان، بیش از هر چیز، به تقویم نگاه می‌کند و زمان مکانیکی نقش پررنگ‌تری در زندگی بشر دارد.

۳. افزایش حق انتخاب

معنادار بودن به میزان زیادی با حق انتخاب مرتبط است. آنچه به ما حق انتخاب می‌دهد،

برای ما معنای کم‌رنگ‌تری دارد؛ ولی هرگاه در مورد چیزی حق انتخاب نداشته باشیم، بیشتر تحت تأثیر آن قرار می‌گیریم و برای ما معنای پررنگ‌تری دارد؛ زیرا خود را بر ما تحمیل می‌کند. در گذشته دایره انتخاب بشر بسیار اندک بود و گزینه‌های کمی برای انتخاب وجود داشت؛ اما اکنون بشر در همه ابعاد زندگی‌اش، با انتخاب‌های بی‌شماری مواجه شده است. فروشگاه‌ها پر از انواع و اقسام کالاها با رنگ‌ها و طرح‌های گوناگون هستند و به ما حق انتخاب می‌دهند و حتی اگر نتوانیم هرآنچه می‌خواهیم تهیه کنیم، دست کم با تنوع انتخاب مواجه می‌شویم. تنوع باعث می‌شود آنچه انتخاب می‌کنیم، تأثیر کمتری بر ما داشته باشد، و خود را بر ما تحمیل نکند؛ زیرا می‌توانیم آن را نادیده بگیریم و بدیل‌های دیگری را برگزینیم و یا دست کم اینکه با اطلاع از بدیل‌های دیگر، خودمان را به طور کامل، در اختیار این انتخاب قرار ندهیم.

۱۳۱



نمونه‌ای از این تغییرات را می‌توان در واکنش مردم ایران به عید نوروز مشاهده کرد. در گذشته، عید نوروز برای ایرانیان، به‌ویژه برای کودکان، به مثابه رویدادی بزرگ بود و یک سال برای آمدنش انتظار می‌کشیدند؛ زیرا فرصت نادری برای تفریح فراهم می‌کرد؛ روزی که در آن می‌توانستند به اندازه کافی شیرینی و تنقلات به دست آورند و به خانه‌های خویشاوندان و همسایه‌ها بروند و تقریباً همه‌جا با روی خوش پذیرفته شوند و عیدانه بگیرند. به علاوه می‌توانستند انتظار داشته باشند که خانواده‌ها برایشان لباس نو تهیه کنند؛ موهبتی که در طول سال، چندان تکرار نمی‌شد. نقش تأثیرگذار نوروز بر زندگی مردم چنان بود که مهرماه فرمانفرمایان انتظار برای نوروز را به انتظار برای آمدن عروس تشبیه می‌کند:

سال نو مانند عروسی قدم به قدم پیش می‌آمد و با شادی و شمع استقبال می‌شد؛ ولی هیچ عروسی، هیچ زیارویی نمی‌تواند با این همه انتظار، این همه اشتیاق، این همه شادمانی و این همه تمنا را در دل برانگیزد [...] بالاخره اول بهار فرامی‌رسید. آن روز آفتاب روشن‌تر از جای برمی‌خاست. حرکت هوا در آسمان‌ها و روی زمین ترنم داشت، پرندگان نغمه شادی سر می‌دادند. آب درخشش غیرعادی

نظر

عصر می‌معنایی، معنا به مثابه تأثیر (روایتی میزان معنادار بودن گذشته و حال)



داشت. برگ‌ها و جوانه‌های شکوفاتر بودند. چهره‌های مهربان‌تر و متبسم‌تر می‌نمودند (فرمانفرمایان، ۱۳۸۳، صص ۲۲۳-۲۲۴).

اما اکنون دیگر کسی برای خوردن شیرینی و تنقلات، آمدن نوروز را انتظار نمی‌کشد و آن‌قدر لباس و پوشاک فراوان است که هیچ‌کس برای گرفتن لباس نو، چشم انتظار نوروز نمی‌ماند؛ بنابراین نوروز به میزان زیادی، به یک روز معمولی تبدیل شده است و شیرینی و لباس نوروزی در میان انبوهی از شیرینی‌ها و لباس‌هایی که در طول سال، مصرف و تعویض می‌شوند، رنگ باخته و بی‌معنا شده‌اند.

۴. دشواری تمایز

از نظر پی‌یر بوردیو^۱ بین معنادار بودن و متمایز بودن ارتباط مستقیمی وجود دارد و آنچه متمایز است، برای ما معنادار است، مشروط به آنکه تمایز را درک کنیم. بر همین اساس، بوردیو درک معنای اثر هنری را بسته به بهره‌مندی فرد از قابلیت‌های فرهنگی می‌داند: «یک اثر هنری فقط برای کسی معنا و جذابیت دارد که صاحب توانش فرهنگی است؛ یعنی رمزهایی را در اختیار دارد که این اثر با آنها رمزگذاری شده است» (بوردیو، ۱۳۹۱، ص ۲۵). وی در جای دیگری، با استناد به نظرات امیل بنونیست^۲، به تشریح بیشتر این رابطه می‌پردازد:

بر طبق فرمول بنونیست که دربارهٔ زبان سخن می‌گوید، متمایز بودن و معنادار بودن یکی است. به تعبیری دقیق‌تر، یک تفاوت، یک خصلت متمایزکننده، سفیدی یا سیاهی رنگ پوست، لاغری یا چاقی [...] کارت بازی پنجاه و دو تایی یا سی و دو تایی [...]، فقط در صورتی یک تفاوت مشهود، قابل درک، دارای اهمیت، و به لحاظ اجتماعی مناسب و مؤثر است که به وسیلهٔ کسی مورد توجه قرار گیرد که قادر است میان امور تفاوت بگذارد؛ کسی که نسبت به تفاوت‌ها بی‌تفاوت نیست و دارای

1. Pierre Bourdieu

2. Émile Benvenist

مقولات ادراکی،^۱ الگوهای طبقه‌بندی و صاحب سلیقه‌ای است که به او امکان می‌دهد که مثلاً میان یک تابلوی خراب و یک تابلوی خوب فرق بگذارد و آنها را از هم تشخیص دهد (بوردیو، ۱۳۹۴، صص ۳۸-۳۹).

از آنجاکه معنا همیشه پیدا و شیء گونه نیست، میزان معنادار بودن هر چیزی با میزان درک فرد ارتباط مستقیمی دارد؛ زیرا معنا باید درک و فهمیده شود. به تعبیری دیگر، باید مشاهده، احساس و لمس شود. آنچه بیش از همه، به محمل معنا کمک می‌کند تا خود را به جستجوگر معنا عرضه کند، توانایی‌هایش برای تمایز است؛ بنابراین تمایز بیشتر به مثابه توانایی بیشتر برای معنابخشی است.

محمل معنا برای ارائه امکانات معنایی خود، در گام نخست، باید بتواند خود را متمایز کند؛ بنابراین معنادار بودن بسته به توانایی برای تمایز است و آن چیزی برای ما معنادار است که در ذهن و نگاه ما متمایز به نظر برسد. در زمان کنونی، این فرصت به حداقل رسیده است؛ زیرا در گذشته، فرصت‌های کمی برای متمایز ماندن وجود داشت و شباهت‌ها بیشتر از تفاوت‌ها بود. به همین دلیل، اندکی تفاوت می‌توانست به تمایز منجر شود و معنابخش باشد؛ اما در عصر کنونی، متمایز ماندن دشوار است و تمایزات به زحمت لمس و درک می‌شوند.

در گذشته، گاهی زنی زیبا شهره شهر می‌شد و همه را مجذوب خود می‌کرد. قتلغ ترکان که در دوره حمله مغول می‌زیست، نمونه‌ای از این زنان است. وی که بزرگ‌زاده‌ای از قبایل تُرک بود، در جریان لشکرکشی سلطان تکش خوارزمشاهی (حکمرانی: ۵۶۷-۵۹۶ق) به ترکستان، به اسارت درآمد و به بردگی فروخته شد. بازرگانی از اهالی اصفهان او را خریداری و به فرزندی قبول کرد. چون زیبایی آن زن زبانزد خاص و عام شد، قاضی اصفهان تصمیم گرفت با او ازدواج کند. بازرگان پیشنهاد قاضی را نپذیرفت؛ اما قاضی به زور متوسل شد تا اینکه غیاث‌الدین فرزند سلطان محمد

۱. ادراک (perception) فرایندی است که به واسطه آن، از چیزها آگاهی می‌یابیم. به باور مرلوپونتی، ارتباط ما جهان، از طریق ادراک حسی میسر می‌شود و ادراک حسی که بستر ارتباط ما با جهان است، به واسطه تن رخ می‌دهد و معنا بر بستر ادراک حسی ما پدید می‌آید (سبزکار، ۱۳۹۶، ج ۲، صص ۵۸ و ۶۳).





خوارزمشاهی (حکمرانی: ۵۹۶-۶۱۷ق) به اصفهان آمد. بازرگان نزد او رفت و شکایت کرد. غیاث‌الدین دختر را از چنگ قاضی رهایی داد؛ اما خودش برای ازدواج با او اصرار کرد. بازرگان به ناچار رضایت داد و غیاث‌الدین با آن زن ازدواج کرد؛ اما چون ناچار شد اصفهان را ترک کند و برای امنیت زن زیبای خود نگران بود، او را به شیراز نزد شخصی به نام شیخ معمر موفق فرستاد؛ اما زن آنجا نیز امنیت نداشت تا اینکه دست سرنوشت او را به کرمان کشاند و آنجا تحت نام قُتلغ ترکان، به حکومت رسید (تاریخ شاهی قراختانیان، ۲۵۳۵، صص ۹۶-۹۷). زنانی مانند قُتلغ ترکان به دلیل کمبودِ زنانی که از زیباییِ تمام‌عیار برخوردار باشند، به چنین شهرتی دست پیدا می‌کردند؛ زیرا بخش بزرگی از زنان به بیماری‌های پوستی، از قبیل آبله، سالک و سرخک مبتلا می‌شدند و پوست صورتشان آسیب می‌دید. به علاوه، بخش بزرگی از آنها از سوء تغذیه و تغذیهٔ ناسالم رنج می‌بردند و کمتر زنی می‌توانست صورت و اندامی زیبا داشته باشد.

عین‌السلطنه ذیل یادداشت‌های سال ۱۳۱۴ق، با اشاره به یکی از زنان مظفرالدین‌شاه به نام عذری خانم، بر کمبود زنان زیبارو در دورهٔ قاجار صحنه می‌گذارد: «عذری خانم خیلی خوشگل بود و صورتی مثل آینه داشت. به آن صافی صورت کمتر می‌شود». عین‌السلطنه دربارهٔ خواهر آن زن که صغری خانم نام داشت، می‌نویسد: «به آن خوشگلی نیست. مهر آبله و آبله دارد» (عین‌السلطنه، ۱۳۷۶، ج ۲، ص ۱۰۵۱). اما در عصر جدید، با کنترل و درمان بیماری‌های پوستی و بهبود تغذیه، تعداد زیبارویان آن‌قدر زیاد است که دیگر کسی نمی‌تواند حتی در محیطی کوچک، یکه‌تازی کند و به شهرت برسد و حتی اگر فردی به دلیل زیبایی‌اش، معروف شود، صدها و هزاران زن به‌درستی می‌توانند ادعا کنند که از او زیباترند یا به او شباهت دارند.

۵. ویرانی تجربه

لسلی وایت^۱ در تعریف تجربه می‌نویسد: «تجربه عبارت است از کنش متقابل هر موجود

1. Leslie White



زنده با جهان خارج – که البته سایر موجودات زنده را هم شامل می‌شود – از یک سو، و از سوی دیگر، کنش متقابل اجزا سازنده خود موجود زنده با یکدیگر» (وایت، ۱۳۷۹، ص ۴۶۵). بابک معین تجربه را قرار گرفتن مستقیم در معرض جهان و ادراک بی‌واسطه چیزها می‌داند (بابک معین، ۱۳۹۴، ص ۵۶). والتر بنیامین^۱ معتقد است که مدرنیته شاهد روبه‌خامت گذاشتن تجربه شخصی بود و ارزش تجربه سقوط کرده است (نیومان، ۱۳۹۳، ص ۱۷۹). جورجو آگامبن^۲ نیز از ویرانی تجربه بی‌واسطه و مستقیم و شخصی سخن می‌گوید:

امروز تنها رهیافت ممکن به مسئله تجربه اذعان به این واقعیت است که داشتن تجربه دیگر برای ما ممکن نیست؛ زیرا انسان مدرن همان‌طور که از امکان نوشتن زندگی‌نامه‌اش محروم شده، تجربه‌اش را نیز از دست داده است. درواقع ناتوانی انسان مدرن از داشتن و منتقل کردن تجربه‌ها شاید از محدود یقین‌هایی باشد که او می‌تواند درباره خود ادعا کند (آگامبن، ۱۳۹۱، ص ۵۵).

آگامبن سرچشمه‌های فقر تجربه را در جنگ جهانی اول جستجو می‌کند و معتقد است که گرفتارشدن انسان در دام روزمرگی عامل اصلی ویرانی تجربه است:

امروزه ما می‌دانیم که ویرانی تجربه دیگر به فاجعه نیاز ندارد و داشتن یک زندگی روزمره یکنواخت و ملال‌آور در هر شهری هم کفایت می‌کند؛ زیرا یک روز معمولی از زندگی انسان مدرن عملاً دربردارنده هیچ چیزی نیست که همچنان بتوان آن را به تجربه تعبیر کرد. نه خواندن روزنامه با سیل خبرهایی که یکسر از زندگی او دورند، نه نشستن برای دقایقی طولانی پشت فرمان اتومبیل در راه‌بندان [...]. نه غرش بلاانقطاع رگبار گلوله که کسی نمی‌داند از کجاست، نه ایستادن در صف مقابل پیش‌خوان یک فروشگاه [...]. انسان مدرن هر روز خسته از انبوه حوادث گوناگون، به خانه‌اش بازمی‌گردد؛ اما این حوادث

1. Walter Benjamin

2. Giorgio Agamben



هر قدر هم که سرگرم کننده یا کسالت بار، غیر عادی یا پیش پا افتاده، دل خراش یا خوشایند باشند، باز هیچ یک تجربه نمی شوند. همین تجربه ناپذیری [...] زندگی هر روزه را در دوران ما - بیش از هر زمان دیگر - تحمل ناپذیر ساخته [...] (آگامبن، ۱۳۹۱، ص ۵۵).

آلفرد شوتز^۱ معتقد است که تجربه های زیسته به زندگی اجتماعی معنا می بخشند، نه هر گونه ادراک عینی از واقعیت (اسکات، ۱۳۹۷، ص ۱۲۸)؛ بنابراین فقدان تجربه یکی از عوامل معنازدایی از زندگی است. این مسئله به طور ویژه، درباره تجربه های صدق می کند که آنها را می توان ماجرا یا شبه ماجرا نامید؛ تجربه های تأثیر گذاری که خارج از مسیر عادی زندگی رخ می دهند. گئورگ زیمل^۲ در بیان وجه تمایز ماجرا با تجربه عادی می نویسد:

از بین دو تجربه ای که ذاتاً فرقی با هم ندارند، ممکن است یکی را ماجرا بشماریم و دیگری را نه، یکی از آنها از تشخیص برخوردار شود که آن دیگری به دلیل فقدان این تفاوت در رابطه با کل زندگی ما، از آن برخوردار نشود. دقیق تر بگوییم، عام ترین شکل ماجرا جدایی آن از تداوم زندگی است. روی هم رفته کلیت زندگی یعنی این واقعیت که اجزای منفرد تشکیل دهنده زندگی، بر بستر فرایندی مستمر شکل می گیرند و اینکه ناجوری و ناسازگاری آنها با هم، هر قدر هم که میانشان فاصله انداخته باشد، باز اهمیتی در این موضوع ندارد. می توانیم ماجرا را در مقابل این پیوستگی اجزای زندگی قرار دهیم (زیمل، ۱۳۹۵، ص ۹۱).

زیمل تأکید می کند که ماجرا برخلاف جنبه هایی از زندگی که سرنوشت فقط آنها را در کنار هم قرار داده است و با وجود جداسازی و حادث بودنگی اش، بر این مبنا تعریف می شود که می تواند از ضرورت و معنا برخوردار شود. در واقع چیزی به ماجرا

1. Alfred Schütz

2. Georg Simmel

تبدیل می‌شود که این دو شرط را احراز کند: ۱. خود آن سازمان خاصی باشد از معنایی بسیار مهم با یک آغاز و یک پایان. ۲. با وجود ماهیت حادث بودن و فرامنطقه‌ای بودنش در نسبت با استمرار زندگی، اما با منش و هویت صاحب آن زندگی پیوند خورده باشد و از سر ضرورتی رازآمیز، از جنبه‌های بسیار عقلانی‌تر زندگی به معنای دقیقش فراتر می‌رود (زیمل، ۱۳۹۵، ص ۹۴).

به علاوه، فرصت برای تجربه‌های یک‌باره از دست رفته است. توضیح آنکه اگر در سن آگاهی^۱ و خودآگاهی^۲ برای اولین بار، چیزی را تجربه کنیم، آن را برای همیشه یا حداقل برای مدتی طولانی، به یاد خواهیم سپرد؛ اما اگر این برخورد، تدریجی و قبل از سن آگاهی باشد، بدون شک فراموش خواهد شد و برای ما معنایی نخواهد داشت. با بیان یک مثال، این مسئله روشن‌تر می‌شود. اگر از فردی که در دهه بیست یا سی شمسی، در یک جامعه عشایری یا در روستایی دورافتاده زندگی کرده است و از همان ابتدا با اسب آشنا بود، پرسیده شود که اولین بار چگونه بر اسب سوار شد، هرگز آن را به خاطر نمی‌آورد؛ اما بدون شک اولین باری که سوار ماشین شد یا تلفن به دست گرفت، خیلی خوب به یاد می‌آورد؛ زیرا این تجربه‌ها برایش به یک‌باره و مسلماً در سنی حادث شده که از آگاهی و خودآگاهی برخوردار بوده و تحت تأثیر پدیده جدید قرار گرفته است.

تجربه مهرماه فرمانفرمایان از اولین باری که با سینما مواجه شد، گویای تجربه‌های یک‌باره در عصری است که مردم ایران اختراعات را به یک‌باره تجربه می‌کردند: اکنون همگان از کودکی به رفتن سینما و نگاه کردن تلویزیون خو گرفته‌اند و

۱. ... حال: (David John Chalmers) آگاهی. ... از ادوات و ابزارهای محاسباتی و الکترونیکی. ...
تعبیر دقیق‌تر، باخیربودن (چالمرز، ۱۴۰۲، ص ۳).

۲. جوزف شائولوز (Joseph Shaulos) در تعریف خودآگاهی می‌نویسد: «خودآگاهی انسانی شامل درک خود به منزله بخشی جدا از محیط است؛ یعنی یک کنش‌گر در دنیایی از کنش‌های معنادار؛ این خودآگاهی دربرگیرنده حسی است که فرد می‌تواند خود را در حال تجربه دنیا مشاهده کند؛ بنابراین ما نه تنها از خودمان به منزله یک کنش‌گر آگاهی داریم، بلکه از این حقیقت نیز آگاهییم که ما آگاهییم. درک کامل‌تر این توانایی‌ها همین حالا آغاز شد» (شائولوز، ۱۳۹۶، ص ۴۲).





ملفت نیستند که چه دنیای زنده و غیر معمولی در مقابل خود دارند [...] برای ما چنین نبود. شگفتی، تحیر و خوشی غیر قابل وصفی از دیدن سینما وجود ما را دربرمی گرفت [...] اولین باری که سینما را دیدم منزل برادرزاده هایمان [...] بود [...] یک شب زمستان بود و دستگاه سینما را روی کرسی گذاشته بودند و روی پرده کوچکی فیلم چارلی چاپلین نمایش می دادند. دنیای غریبی بود، اشخاص به جای راه رفتن می دویدند و در هر کاری عجله می کردند. ساکت بودند و با صورت و چشم و اشاره با یکدیگر صحبت می کردند. هیچ وقت خنده آن شب را فراموش نمی کنم. در تاریکی اتاق از خنده به خود می پیچیدم (فرمانفرمایان، ۱۳۸۳، صص ۷۹-۸۰).

در زمان کنونی، فرصت برای این تجربه های یک باره کاهش یافته است؛ زیرا انسان ها از بدو تولد با همه آنچه در گوشه و کنار جهان اتفاق می افتد یا به دنیای جدید افزوده می شود، آشنایی پیدا می کنند؛ بنابراین اگر وسیله جدیدی در یکی از کشورها ابداع شود و سال های بعد، آن را از نزدیک ببینم و تجربه کنیم، برای ما چندان تازگی ندارد؛ زیرا به تدریج و از طریق رسانه و فضای مجازی، با آن آشنا شده ایم و می دانیم که چیست و چگونه کار می کند؛ از این رو قرار نیست با چیزی مواجه شویم که ما را تحت تأثیر خود قرار دهد و اولین برخورد ما با آن، برای عمری در ذهنمان باقی بماند. درواقع با حذف تجربه های یک باره، همه چیز را به صورت تدریجی تجربه می کنیم و این تدریجی شدن به نوبه خود، به معنزدایی منجر می شود.

جنبه دیگری از ویرانی تجربه را باید در کاهش نقش بشر در تجربه های شخصی و افزایش نقش واسطه ها جستجو کرد. عاملی که باعث شده است حتی رویدادهای مهم زندگی و اعیاد و جشن ها دیگر مانند سابق معنادار نباشند؛ زیرا مهیا کردن این مقدمات را به میزان زیادی به دیگران و یا به تعبیری دقیق تر، به نهادها، شرکت ها، کارخانه ها و... واگذار کرده ایم؛ برای نمونه مقدمه چینی و آماده سازی برای عید نوروز به حداقل رسیده است و کارهایی، مانند آماده کردن سبزه، پختن شیرینی و حتی خانه تکانی به میزان زیادی توسط دیگران انجام می شود. اما در گذشته، بیشتر این کارها بر عهده خود افراد

بود و حتی طبقات اعیان نیز در این کارها مشارکت داشتند و یا دست کم به مدت چندین روز، شاهد این مقدمه‌چینی‌ها در خانه‌های خود بودند و آن را با همه وجود تجربه می‌کردند.

به نوشته مهرماه فرمانفرمایان، مقدمه‌چینی برای نوروز از اسفند شروع و تشریفات آن شامل، خرید لباس، آماده‌سازی سبزه‌های عید، پختن شیرینی و بسیاری دیگر از مراسم‌ها می‌شد (فرمانفرمایان، ۱۳۸۳، صص ۲۱۹-۲۲۳). وی درباره پختن شیرینی نوروزی در خانه می‌نویسد:

روزهای شیرینی‌پزان که فرامی‌رسید و عطر زعفران و هل و گلاب منزل را دربرمی‌گرفت، خوشی عید را کامل می‌کرد. تهیه و تدارک آن طولانی و ظریف بود: روزها قبل آرد برنج و آرد نخودچی را الک می‌کردند، قند و زعفران سائیده و هل کوبیده می‌شد، بادام و پسته خلال و سیاه‌دانه را پاک می‌کردند [...] واردشدن در جریان کار، جابه‌جاشدن در میان جمع و سهیم‌شدن در فعالیت‌ها، بی‌نهایت دلپذیر بود، به‌خصوص هنگامی که سینی‌های شیرینی از آشپزخانه به اتاق می‌رسیدند و هوا را عطرآگین می‌کردند؛ چنان هوس برانگیز بود که آب دهانمان راه می‌افتاد (فرمانفرمایان، ۱۳۸۳، صص ۲۲۲-۲۲۳).

فرمانفرمایان در پایان، به تأثیرگذاری این مقدمه‌چینی اذعان می‌کند: «تشریفات نوروزی برای من ابهت خاصی داشت. سالی یک بار بود؛ ولی خاطره عمیقی در دل و روح من به جای می‌گذاشت» (فرمانفرمایان، ۱۳۸۳، ص ۲۲۵). در عرصه‌های دیگر زندگی نیز عصر کنونی شاهد مختصرسازی و حذف مقدمه‌چینی‌های معناساز بوده است؛ برای نمونه می‌توان به مراسم ازدواج اشاره کرد. بدون شک مراسم ازدواج یکی از مهم‌ترین رویدادهای زندگی هر فردی است؛ اما در مقایسه با چند دهه پیش، به میزان زیادی مختصر شده است. در گذشته، عروس و داماد و خانواده و دوستانشان به مدت چندین روز، درگیر مقدمه‌چینی و مراسم ازدواج بودند؛ اما اکنون بخش عمده این کارها به دیگران واگذار شده است و گاهی کل مراسم عروسی به جشنی در تالار که فقط چند ساعت به طول می‌انجامد، خلاصه می‌شود. درواقع فردی که برگزاری مراسم





عروسی‌اش را به تالار عروسی واگذار می‌کند، شیهه کسی است که به جای نقاشی کردن، تابلوی نقاشی را می‌خرد.

۶. روزمرگی‌های کنترل‌شده

ریتا فلسکی^۱ در تعریف زندگی روزمره می‌نویسد:

زندگی روزمره آن چیزی است که روتین، تکراری و موزون است. بدین صورت که ما هر روز همان کارهای روز قبل خود را در همان مکان و زمان انجام می‌دهیم و این آن چیزی است که زندگی اجتماعی را بازتولید می‌کند. ماهیت زندگی روزمره مبتنی بر عادت است (اسکات، ۱۳۹۷، صص ۱۸-۱۹).

مرتضی بابک معین معتقد است که تکرار و ازسرگیری امور روزمره به تدریج سبب معنازدایی و ارزش‌زدایی از چیزها می‌شود و به یخ‌زدگی و سنگی‌شدن ارتباط ما با انسان‌ها و چیزها منجر خواهد شد. به علاوه، تکرار و عادت‌های ما ویژگی خودکارگی ما را تقویت می‌کند و به همین دلیل، لذت بهره‌بردن از چیزها را از میان می‌برد و حتی ویژگی سوژه‌بودن ما را کم‌رنگ می‌کند؛ بنابراین هرگونه گسست زیبایی‌شناختی در زمینه روزمرگی، آن فضای برنامه‌مدار و عاداتی را مختل و به زایش نطفه معنا منجر می‌شود (بابک معین، ۱۳۹۴، صص ۱۷۲-۱۷۳)؛ اما بابک معین در ادامه تأکید می‌کند که لزوماً همیشه عادت و تکرار سبب معنازدایی از اعمال ما نمی‌شود و ویژگی سوژه‌بودن ما را مختل نمی‌کند. وی با استناد به نظرهای لاندوفسکی^۲، بر این باور است که در عادت، سهمی از بداعت و نوآوری وجود دارد؛ زیرا هر تکراری به نسبت تکرار قبلی، معنای تازه‌ای به موضوعی که تکرار می‌شود، اعطا می‌کند (بابک معین، ۱۳۹۴، ص ۱۷۳).

با وجود این، در عصر جدید، روزمرگی یکی از دلایل اصلی معنازدایی از زندگی تلقی می‌شود؛ اما روزمرگی پدیده جدیدی نیست و به عصر جدید تعلق ندارد، بلکه

1. Rita Felski

2. Landowski

همواره وجود داشته است و اگر عمیق‌تر به دنیای پیش از مدرنیسم توجه شود، درک خواهیم کرد که در گذشته، مردم بیشتر دچار روزمرگی بودند؛ زیرا دنیای کوچک‌تری داشتند، با انسان‌های کمتری مواجه می‌شدند و گزینه‌های کمتری برای تعامل و تقابل داشتند؛ اما اکنون بشر در دنیای بزرگ‌تری زندگی می‌کند؛ زیرا به راحتی در دنیاهای دیگران شریک می‌شود و می‌تواند محل زندگی‌اش را تغییر دهد، دنیاهای متفاوتی را تجربه کند و از فرصت‌های بیشتری برای فرار از روزمرگی برخوردار شود؛ بنابراین روزمرگی بخشی از زندگی بشر بوده است؛ اما در عصر کنونی، ماهیت روزمرگی تغییر کرده است و تنها نتیجه تکرار نیست، بلکه به میزان زیادی، از غلبه بشر بر طبیعت و محیط پیرامون خود و افزایش نقش عاملیت بشر ناشی می‌شود؛ زیرا آنچه مغلوب شود، معنایش را از دست می‌دهد. درواقع غلبه انسان بر طبیعت و فقدان چالش‌های بشری در ارتباط با طبیعت و کاهش انگیزه‌های بشر برای استقبال از تغییر فصول، گذر زمان را کم‌رنگ کرده و تعامل و تقابل انسان با محیط زندگی‌اش را کاهش داده است و برخلاف گذشته که انسان‌ها به تنهایی و یا در قالب جمع‌های کوچک و بزرگ، به طریزی ملموس و هویدا، با طبیعت به تقابل و تعامل مشغول بودند و آثار این کنش‌ها را به خوبی حس می‌کردند، اکنون برخورد با این چالش‌ها به حداقل رسیده است و انسان در محیطی رام و مطیع زندگی می‌کند.

۷. آلودگی ذهنی

آگامبن از بین رفتن سخنان حکیمانه و ضرب‌المثل‌ها را یکی از ویژگی‌های عصر جدید می‌داند. او می‌گوید: «از میان رفتن اقوال حکیمانه و مثل‌ها که قالب‌هایی بودند که در آنها تجربه همچون اقتدار وجود داشت، هم به همین دلیل است. شعار که جایگزین آنها شده، همان مثل است [...]» (آگامبن، ۱۳۹۱، ص ۵۶). در تکمیل نظر آگامبن و درباره دلیل کاهش ارزش و اعتبار سخنان حکیمانه و ضرب‌المثل‌ها باید گفت در گذشته، برخی حکایات و ضرب‌المثل‌ها یا ماجراها به مدت چندین قرن، زبان‌به‌زبان نقل یا توسط





نویسندگان و مورخان در اعصار متوالی، بازتکرار و بازنویسی می‌شدند و همچنان برای مردم آموزنده و تأثیرگذار بودند. به علاوه، گاهی حکایتی یا اتفاقی که برای فردی رخ می‌داد تا پایان عمرش یا حتی در طول زندگی اخلافتش بارها نقل می‌شد و تأثیرگذار بود؛ اما اکنون همه چیز تغییر کرده است؛ زیرا حکایت‌ها و حادثه‌ها به ندرت برای مدتی طولانی، در اذهان باقی می‌مانند و خیلی زود فراموش می‌شوند، یا اگر همچنان تکرار و شنیده شوند، تأثیر چندانی ندارند و بی‌معنا هستند؛ زیرا دنیای انسان و دایره ارتباطاتش گسترش یافته است و انسان اکنون به راحتی با انبوهی ادراکات و حادثه‌ها روبه‌رو می‌شود و نمی‌تواند همه را به خاطر بسپارد؛ بنابراین هیچ کدام برای مدتی طولانی در ذهنش باقی نمی‌ماند. به علاوه، در کثرت حادثه‌ها و تجربه‌ها، هیچ چیز برای مدتی طولانی، برای انسان مهم و تأثیرگذار نیست و انسان خیلی زود، با بدیل‌هایی مواجه خواهد شد که جای آنها را می‌گیرند. درواقع ما زود فراموش می‌کنیم و اصولاً باید فراموش کنیم؛ زیرا باید جایگزین کنیم تا بتوانیم پیشرفت کنیم. مهارت‌ها، دانش و علوم گذشته را فراموش و با گزینه‌های جدید جایگزین می‌کنیم؛ بنابراین همه چیز گذرا شده است و هر چیزی که گذرا باشد، بی‌معناست.

نتیجه‌گیری

عصر بی‌معنایی بیش از هر چیز، نتیجه افزایش نقش عاملیت گونه انسان است؛ موفقیتی که باعث شد طبیعت از زیر سیطره بشر درآید و دنیایی بزرگ اما دست‌یافتنی برایش فراهم کند؛ بزرگ از نظر افزایش حق انتخاب، و دست‌یافتنی از نظر سیطره و احاطه‌ای که بشر بر دنیای خود دارد. در نتیجه گذر فصل‌ها تا حد تغییر صفحات تقویم تنزل یافته و بی‌رنگ شدن فصول به کاهش چالش‌های معنازا منجر شده است.

هرچند بر دانش بشر افزوده شده و او توانسته است تفاوت‌ها و شباهت‌ها را با درک بیشتری تمیز دهد، از آن سو، فاصله‌ها کمتر شده است و دیگر چیزی نمی‌تواند خود را به راحتی متمایز کند. در نتیجه نه زیباترین‌ها می‌توانند یک‌ه‌تازی کنند و نه

قوی‌ترین‌ها؛ زیرا همیشه انبوهی از رقبا وجود دارد تا خودنمایی کنند و به ما بگویند که تسلیم چیزی نشویم.

زمان مانند سیلاب از سر ما می‌گذرد؛ ولی همه آنچه در گذر زمان، بر ما اتفاق می‌افتد، برای ما به تجربه تبدیل نخواهد شد و فقط آن چیزی رنگ تجربه به خود می‌گیرد که در زمان وقوع، بر ما تأثیر گذار باشد. بر همین اساس، باید بین نوستالژی و معنادار بودن گذشته تفکیک قائل شویم؛ زیرا ممکن است این تصور ایجاد شود که چون به گذشته حس نوستالژی داریم، برای ما معنادار به نظر می‌رسد. بر همین اساس، معنادار بودن گذشته را تا حد حس نوستالژی تقلیل می‌دهیم؛ ولی واقعیت این است آن چیزی برای ما نوستالژی می‌شود که ما را تحت تأثیر قرار دهد، و گرنه فراموش می‌شود و هیچ نشانی از خود بر جای نمی‌گذارد؛ بنابراین نوستالژی تنها نتیجه یادآوری گذشته نیست، بلکه از بامعنایی و تأثیر گذاری تجربه‌های گذشته ناشی می‌شود. خاطره نیز از همین قاعده پیروی می‌کند؛ زیرا تجربه‌ای برای ما خاطره می‌شود که ما را تحت تأثیر قرار دهد؛ بنابراین انبوهی از تجربه‌ها به سرعت فراموش می‌شوند و هرگز رنگ خاطر به خود نمی‌گیرند.

در زمان کنونی، بشر احساس نمی‌کند که به تجربه نیاز دارد؛ زیرا می‌تواند از تجربه‌های دیگران نه به منزله تجربه بلکه به مثابه دانش بهره‌مند شود. با جایگزین شدن تجربه با دانش، دیگر لازم نیست عمری سپری شود تا تجربه‌ای به دست آید یا با فرد مجربی معاشرت کنیم تا از او بیاموزیم؛ زیرا آموختن بی‌واسطه یا آموختن از دنیادیده‌ها کم‌رنگ شده است. در گذشته، تجربه اعم از تجربه شخصی یا تجربه بین نسلی، در قیاس با دانش، نقش پررنگ‌تری در زندگی بشر ایفا می‌کرد؛ اما اکنون بشر به جای اینکه هر چیزی را خودش تجربه کند، از تجربه‌های دیگران به صورت بی‌واسطه و در قالب دانش بهره می‌برد. به علاوه، تجربه‌های شخصی بشر به ندرت به مآجرا و شبه مآجرا تبدیل می‌شود؛ زیرا دایره روزمرگی ما گسترش یافته است و ما اکنون بیشتر می‌بینیم، بیشتر می‌شنویم و بیشتر حرف می‌زنیم.



آلودگی ذهنی نیز مانع معناسازی ذهن می‌شود و تأثیرگذاری تجربه‌ها بر ذهن را کاهش می‌دهد. مجموع این تحولات باعث شده است ما کمتر تحت تأثیر قرار بگیریم و زندگی از لباس معنا عاری شود؛ اما نتیجه این بی‌معنایی را نباید مخرب و زیان‌بار توصیف کرد؛ زیرا ما را به تقلای بیشتر وادار می‌کند، تقلا برای معناسازی بیشتر.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



نظر
شماره

سال بیست و نهم، شماره چهارم (پیاپی ۱۱۶)، زمستان ۱۴۰۳

فهرست منابع

- آگامبن، جورجو. (۱۳۹۱). کودکی و تاریخ (دربارهٔ ویرانی تجربه) (مترجم: ایمان پویا، چاپ دوم). تهران: نشر مرکز.
- ابن فقیه همدانی، ابوبکر. (۱۳۴۹). ترجمهٔ مختصر البلدان (بخش مربوط به ایران) (مترجم: ح. مسعود، چاپ اول). تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- اریکسن، تروند برگ. (۱۳۸۵). تاریخ زمان (مترجم: اردشیر اسفندیاری، چاپ اول). آبادان: نشر پرسش.
- اسکات، سوزی. (۱۳۹۷). معنابخشی به زندگی روزمره (مترجمان: فاطمه مکتوبیان و مریم مکتوبیان، چاپ اول). تهران: انتشارات جامعه شناسان.
- بابک معین، مرتضی. (۱۳۹۴). معنا به مثابهٔ تجربهٔ زیسته (چاپ اول). تهران: انتشارات سخن.
- بورديو، پی.یر. (۱۳۹۱). تمایز (نقد اجتماعی قضاوت‌های ذوقی) (مترجم: حسن چاوشیان، چاپ دوم). تهران: نشر ثالث.
- بورديو، پی.یر. (۱۳۹۴). نظریهٔ کنش (دلایل عملی و انتخاب عقلانی) (مترجم: مرتضی مردیها، چاپ ششم). تهران: انتشارات نقش و نگار.
- تاریخ شاهی قراخانیان. (۲۵۳۵). (مصحح: محمد ابراهیم باستانی پاریزی، چاپ اول). تهران: انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- جانسون، مارک. (۱۳۹۶). زیبایی‌شناسی فهم انسان: معنای بدن (مترجم: جهان‌شاه میرزابیگی، چاپ اول). تهران: انتشارات آگاه.
- چالمرز، دیوید. (۱۴۰۲). ذهن آگاه: در جستجوی نظریه‌ای بنیادی (مترجم: یاسر پوراسماعیل، چاپ اول). تهران: نشر نو.
- زیمل، گئورگ. (۱۳۹۵). ماجراجو، در گئورگ زیمل: گزیدهٔ مقالات (مترجم: شاپور بهیان، چاپ اول). تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.





سبزکار، اسما. (۱۳۹۶). مرلویونتی و روش تحلیل آثار نقاشی (ج ۲، چاپ اول). تهران: انتشارات هرمس.

شائولوز، جوزف. (۱۳۹۶). مقدمه‌ای بر تجربه فرهنگ عمیق (مترجم: عبدالعزیز تاتار، چاپ اول). تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

عین‌السطنه، قهرمان میرزا سالور. (۱۳۷۶). روزنامه خاطرات عین‌السطنه (مصححان: مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۲، چاپ اول). تهران: انتشارات اساطیر.

عین‌السطنه، قهرمان میرزا سالور. (۱۳۷۷). روزنامه خاطرات عین‌السطنه (مصحح: مسعود سالور و ایرج افشار، ج ۴، چاپ اول). تهران: انتشارات اساطیر.

فاضلی، مجتبی. (۱۳۹۱). معنا به مثابه تجربه. فصلنامه نقد و نظر، ۱۷ (۶۸)، صص ۱۷-۳۶.

فرمانفرمایان، مهرماه. (۱۳۸۳). زیر نگاه پدر (خاطرات مهرماه فرمانفرمایان از اندرونی) (چاپ اول). تهران: انتشارات کویر.

گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۳). تجدد و تشخیص (جامعه و هویت شخصی در عصر جدید) (مترجم: ناصر موفقیان، چاپ نهم). تهران: نشر نی.

مقدسی، ابوعبدالله محمد. (۱۳۸۵). احسن التقاسیم فی معرفة الاقالیم (مترجم: علینقی منزوی، چاپ دوم). تهران: انتشارات کوشش.

نیچه، فردریش. (۱۳۸۶). اراده قدرت (مترجم: مجید شریف، چاپ چهارم). تهران: انتشارات جامی.

نیچه، فردریش. (۱۳۸۲). نیست‌انگاری اروپایی (مترجمان: محمدباقر هوشیار و اصغر تفنگسازی، چاپ دوم). آبادان: نشر پرسش.

نیومان، آماندا. (۱۳۹۳). بیان تاریخی گذشته والتر بنجامین، در برگزیده مقالات والتر بنیامین (مترجم: رؤیا منجم، چاپ اول). تهران: نشر علمی.

وایت، لِسلی. (۱۳۷۹). تکامل فرهنگ (پیشرفت تمدن تا سقوط روم) (مترجم: فریرز مجیدی، چاپ دوم). تهران: انتشارات نسل آفتاب.

هایدگر، مارتین. (۱۴۰۰). هستی و زمان (مترجم: عبدالکریم رشیدیان، چاپ دهم). تهران: نشر نی.

References

- Agamben, A. (2012). *Infancy and history: the destruction of experience*. (I. Pouya, trans., 2nd ed.). Tehran: Markaz. [In Persian]
- Ayn al-Saltana, G. (1997). *Diaries of 'Ayn al-Saltana*. (M. Salvar and I. Afshar, eds., vol. 2, 1st ed.). Tehran: Asatir. [In Persian].
- Ayn al-Saltana, G. (1998). *Diaries of 'Ayn al-Saltana*. (M. Salvar and I. Afshar, eds., vol. 4, 1st ed.). Tehran: Asatir. [In Persian].
- Babak Moein, M. (2015). *Meaning as lived experience*. (1st ed.). Tehran: Sokhan. [In Persian]
- Bourdieu, P. (2012). *Distinction: A Social Critique of the Judgement of Taste*. (H. Chavoshian, trans., 2nd ed.). Tehran: Sales. [In Persian]
- Bourdieu, P. (2015). *Practical reason: on the theory of action*. (M. Mardiha, trans., 6th ed.). Tehran: Naqsh va Negar. [In Persian]
- Chalmers, D. (2023). *Conscious mind: in search of a fundamental theory*. (Y. Pouresmaeil, trans., 1st ed.). Nashr-e Now. [In Persian]
- Eriksen, T. (2006). *History of time*. (A. Esfandiari, trans., 1st ed.). Abadan: Porsesh. [In Persian]
- Farmanfarmayian, M. (2004). *Under the father's eyes: Mehr-Mah Farmanfarmaian's memories of the private quarters*. (1st ed.). Tehran: Kavir. [In Persian]
- Fazeli, M. (2012). Meaning as experience. *Naqd va Nazar*, 17(68), pp. 17-36. [In Persian]
- Giddens, A. (2014). *Modernity and self-identity*. (N. Movafaghian, trans., 9th ed.). Tehran: Ney. [In Persian]
- Heidegger, M. (2021). *Being and time*. (A. Rashidian, trans., 10th ed.). Tehran: Ney. [In Persian]
- Ibn Faqīḥ al-Hamadānī, A. (1970). *Tarjumih-yi mukhtaṣar al-bildān (the part on Iran)*. (H. Masoud, trans., 1st ed.). Tehran: Iranian Culture Foundation. [In Persian]



- Johnson, M. (2017). *The Meaning of the Body: Aesthetics of Human Understanding*. (J. Mirzabeigi, trans., 1st ed.). Tehran: Agah. [In Persian]
- Muqaddasī, M. (2006). *Aḥsan al-taqāsīm fī maʿrifat al-aqālīm*. (A. Monzavi, 2nd ed.). Tehran: Koomesh. [In Persian]
- Newman, A. (2014). Bayān-i tārikhī-yi gudhashtih-yi Walter Benjamin. In *Selected essays on Walter Benjamin* (R. Monajem, trans., 1st ed.). Tehran: Elmi. [In Persian]
- Nietzsche, F. (2003). *European nihilism*. (M. B. Hoshyar and A. Tofangsazi, trans., 2nd ed.). Abadan: Porsesh. [In Persian]
- Nietzsche, F. (2007). *The will to power*. (M. Sharif, trans., 4th ed.). Tehran: Jami. [In Persian]
- Sabzkar, A. (2017). *Merleau-Ponty and the method of analyzing painting works*. (Vol. 2, 1st ed.). Tehran: Hermes. [In Persian]
- Scott, S. (2018). *Making sense of everyday life*. (F. Maktoubian and M. Maktoubian, trans., 1st ed.). Tehran: Jami'ih-Shināsān. [In Persian]
- Shaules, J. (2017). *A Beginner's Guide to the Deep Culture Experience*. (A. Tatar, trans., 1st ed.). Tehran: Elmi va Farhangi. [In Persian]
- Simmel, G. (2016). *Selected essays*. (S. Bahian, trans., 1st ed.). Tehran: Donya-e Eghtesad. [In Persian]
- Tārikh-i shāhī-yi Qarākhita'iyān. (1976). (M. E. Bastani Parizi, ed., 1st ed.). Tehran: Iran's Culture Foundation. [In Persian]
- White, L. (2000). *Takāmul-i farhang (pishraft-i tamaddun tā suqūṭ-i Rūm)*. (F. Majidi, trans., 2nd ed.). Tehran: Nasl-e Aftab. [In Persian]



۱۴۸

نظر:

سال بیست و نهم، شماره چهارم (پیاپی ۱۱۶)، زمستان ۱۴۰۳